



دیوان عمرانی کابلی

زندگی نامه، مجموعه اشعار و گزیده عکس

سید میر محمد حسن عمرانی

سید رضا هاشمی (سرمد)

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورهنامه:
 عنوان و نام پدیدآور:
 مشخصات نشر:
 مشخصات ظاهری:
 شابک:
 وضعیت فهرست‌نویسی:
 موضوع:
 موضوع:
 موضوع:
 موضوع:
 شناسه ال‌زوده:
 رده بندی کنگره:
 رده بندی دیویی:
 شماره کتابشناسی ملی:

دیوان کمالی. ۱۲۹۸-۱۳۵۷.
 دیوان عمران کمالی / به کوشش سید رضا هاشمی «سره».
 تهران: انتشارات مهمل. ۱۴۰۰.
 ۵۶۰ ص: مصور. عکس.
 ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۰۶-۵-۸
 فیبا
 شعر فارسی -- قرن ۱۴
 Persian poetry -- 20th century
 شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴
 Religious poetry, Persian -- 20th century
 هاشمی. سید رضا. ۱۳۶۵ - گردآوریده
 ۱۴۰۰ ص ۷۸ / PIR۸۳۳۴
 ۸۸۱/۶۲
 ۷۵۳۰۳۳۴



دیوان عمرانی کابلی

- به کوشش سید رضا هاشمی «سره»
- ناشر: مهمل
- نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰
- شمارگان: ۲۵۰ نسخه
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۰۶-۵-۸
- طراح جلد: یوسف سخنور
- صفحه‌آرایی متن: آسیه یکه‌فلاح
- چاپ‌خانه و صحافی: زلال کوثر
- قیمت: ۱۲۰,۰۰۰ تومان
- کلیه‌ی حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی ناشر: خیابان بهارستان، ضلع شمالی پارک مصطفی خمینی، بن‌بست آرزوم، شماره ۸، طبقه ۲.

تلفن: ۳۳۹۱۰۲۶۱

مرکز پخش:

فروشگاه قدیم الاحسان: تهران، میدان قیام، بلوار قیام، نبش خیابان مشهدی رحیم، تلفن: ۳۳۴۴۲۲۵۴

فهرست

مقدمه ۹

«زندگی نامه ۱۲

«سبک و قالب های شعری ۱۵

«توضیحاتی در مورد تصحیح اثر ۱۸

«منقبت خوانی ۲۱

«سخن آخر ۲۲

توحید و مناجات ۲۳

۱/ سحر نداشتد زسوی جانان که عاصیان را به کار دارم ۲۵

۲/ ز جمال عرق کمال اگر، به جهان تو پرده به هم زنی ۲۷

۳/ زهی به حمد تو عقل سلیم بی مقدور ۳۳

۴/ شکایات نماز/ ثنای بی حد و عد بر کمال آن جبار ۳۵

حضرت رسول اکرم ﷺ ۳۹

۱/ به نام ناطق نطق آفرین، خلاق بی همتا ۴۱

۲/ به نام ذوالجلال فرد اکبر، خالق یکتا ۶۲

۳/ سلطان اقلیم ادب، شاهنشاه شهر رجب ۷۴

۴/ بهاریه / شد بهارای مه فرخنده نیکو منظر ۸۳

۵/ تبارک الله از این بزم و روز فرحت فر ۹۲

۶/ شبی به فرحت نوروز و فیض وقت سحر ۱۰۳

۷/ دلم جام جهان بین است و حکمت ثبت ارکانش ۱۱۵

- ۸ / خلقت نور تو خلقت را رساند اندر کمال ۱۳۱
- ۹ / حدیث کسا / نه این بهار دل آراست در بساط چمن ۱۳۲
- حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ۱۳۵**
- ۱ / سحر از بحر ابیض زورق اصغر جوشد پیدا ۱۳۷
- ۲ / سحر صبح منور از افق با رایت بیضا ۱۴۹
- ۳ / سحر تا صبح صادق سرکشید از برقع ظلما ۱۶۱
- ۴ / سحر باز از افق دست طبیعت رایت بیضا ۱۷۵
- ۵ / سحر به امر جهان دار قادر و هاب ۱۸۲
- ۶ / بهار به / بهار آمد و بر فرش خاک باز آراست ۱۹۲
- ۷ / آن عندلیب نغمه سرایم که در بهار ۱۹۸
- ۸ / بهار به / شد دماغ جان معطر باز از بوی بهار ۲۰۴
- ۹ / سپیده دم که نفیر از گلو کشید خروس ۲۰۷
- ۱۰ / باده جان بخش است، شاهد مست، محفل بی هراس ۲۱۵
- ۱۱ / معلّم کیست؟ فکرت لوح خاموش دبستانش ۲۲۲
- ۱۲ / چه کاخ است اینکه کیوان پاره خشتی ز ایوانش ۲۴۱
- ۱۳ / قصیده دهم / دل سرگشته تا در تاب گیسوی پریشانش ۲۵۴
- ۱۴ / شفق جیب افق بگرفت، دزد تا به دامانش ۲۶۴
- ۱۵ / بیا که خیمه گل زد به بوستان دیرک ۲۷۶
- ۱۶ / سحر که شیر فلک، زین کنام نیلی رنگ ۲۸۱
- ۱۷ / ای شهسوار عرصه عالم به روز جنگ ۲۸۸
- ۱۸ / شراره می کشد از طبع مرده باز علم ۲۹۴
- ۱۹ / صبحدم از شب نیم اندر سینه فرس آدم ۳۰۷
- ۲۰ / من آن سخنور معجز بیان دورانم ۳۱۷
- ۲۱ / صبحدم ز الماس نوک خامه انشای من ۳۲۵
- ۲۲ / کلک معنی آفرین در دفتر انشای من ۳۳۲
- ۲۳ / قصیده سیزدهم / مثل به نور جمالش ز آفتاب مزین ۳۴۲
- ۲۴ / بهار به / قصیده شانزدهم / رسید فصل بهار ای نگار سیم بدن ۳۴۷
- ۲۵ / تن بود محتاج اندر پیرهن ۳۵۳

- ۲۶ / هفت بند عمرانی / السلام ای مظهر انوار رب العالمین ۳۶۰
- ۲۷ / هشت بند اول / السلام ای جوهر خلقت، امیر المؤمنین ۳۷۵
- ۲۸ / هشت بند دوم / السلام ای سیرِ سرمد، نفس خیر المرسلین ۳۸۸
- ۲۹ / هشت بند سوم / السلام ای آفتابِ عالم آرای یقین ۴۰۳
- ۳۰ / ای ز فریب غمزهات، جلوه یکی خرام دو ۴۱۷
- ۳۱ / مُسَمَّط هزارگی / صبحدم تا ز قلاگشته بُروبانگ خُرو ۴۲۰
- ۳۲ / قصیده بیستم / صبح از افاق ز برتو خورشید خاوری ۴۳۱

امام حسن و امام حسین علیه السلام ۴۴۱

- ۱ / دل من است سر زلفِ تابدار حسن ۴۴۳
- ۲ / چو هنگامه ظهر عاشور شد ۴۵۰
- ۳ / آیا وجود تو واجد به کافه عالم ۴۵۳
- ۴ / مرا همیشه ز دل نام دلربای حسین ۴۵۵
- ۵ / برآمد چنان تنگ در پشت زین ۴۶۲
- ۶ / ای اصغر گل پیرهن، ای طفل صغیرم ۴۶۵

حضرت عباس علیه السلام ۴۶۷

- ۱ / بهاریه / بده ساقیا می که باد بهار ۴۶۹
- ۲ / زهی به شوکت آن اقتدار یا عباس ۴۸۱
- ۳ / مسمط پنجم / ز ماهِ چهره خورشید تاب یا عباس ۴۸۴

حضرت مهدی علیه السلام ۴۹۱

- ۱ / سیاهی شب قدر مجوزلف یار امشب ۴۹۳
- ۲ / خوش آن که دلبرمه روی مهربان دارد ۴۹۹
- ۳ / این بزم انس را که ملک پاسبان بود ۵۰۷
- ۴ / (نا تمام) / السلام ای فیض سرمد، بر تو دنیا منتظر ۵۰۸
- ۵ / سحرگهان که کشد پیر صبحدم انفاس ۵۱۴
- ۶ / ای کمند موی می گون تور غلطان غلام ۵۲۳
- ۷ / در این بساط قدم تا زنی همی دانی ۵۲۴

متفرقات ۵۳۳

- ۱/ بهاریه (ناقص) / بهار آمد که می بخشد نسیم عنبرافشانش ۵۳۵
- ۲/ (ناقص) / زهی! جمال بدیع تو در در جهان ابداع ۵۳۷
- ۳/ موعظه / بزم عشق است اندر این کاشانه، نیکویاد دار ۵۴۰
- ۴/ جواب نامه / خطی که گشته رقم بود بعد از ده روز ۵۴۲
- ۵/ خوب رویی اگر جفا دارد ۵۴۴
- ۶/ بهاریه / رسید فصل فرودین ز بعد انتظارها ۵۴۵
- ۷/ به پیش هر کس و ناکس مکن طلب ابرام ۵۴۸
- ۸/ میان دوستان تحریر خط عنوان غی خواهد ۵۴۸
- ۹/ به هرسی که تمنای خوبرویان نیست ۵۴۹
- ۱۰/ پلیدی سگ و خنزیر در کلام مجید ۵۴۹
- ۱۱/ بت من از عرق اندر رخ گلاب زده ۵۵۰
- ۱۲/ ماه رمضان / مه نویر افق چرخ، چو ابروی بتان ۵۵۱
- ۱۳/ ز بعد بسمله از حمد می کنم آغاز ۵۵۲
- ۱۴/ بودن اندر محضر ذکر و ریاض روضه ات ۵۵۲
- ۱۵/ در محفلی که مرشد دنیا و دین در اوست ۵۵۳

تصاویر و اسناد ۵۵۵

مقدمه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَأَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا وَسِرِّ الْمَسْتُودِ فِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

اگر چه نگاه نافذ بشر، فراسوهای آسمان دانش و ادب را به دقت برانداز کرده ولی هنوز ستارگان پرفروغی هستند که رصد نشده مانده و شأن آن‌ها ناشناخته است. صاحب این اثر فاخر و ارزشمند، جناب ادیب حکیم فاضل، علامه ذوفنون سید میر محمد حسن عمرانی معروف به «مهندس» نیز از همین درخشدگان مجهول‌القدر است.

کتاب حاضر، مجموعه‌ای مشتمل بر سه هزار و چند صد بیت از چکامه‌های اوست که در قالب اوراقی پراکنده دست به دست می‌شده یا در محافل منقبت‌خوانی سینه به سینه می‌گشته تا سرانجام به کوشش فراوان فرزند خلف شاعر، آقای سید عباس عمرانی با تحمل مرارت و سختی‌های فراوان در بحبوحه ناامنی و حملات انتحاری، طی چندین سفر از جای جای خطه کابل و اطراف آن جمع شده است. افسوس که دو جزوه حجیم از نسخه اشعار (شامل ۲۰۰۰ بیت) مفقود شده و به گفته فرزندشان احتمال می‌رود، عده‌ای از نزدیکان، آن‌ها را به دلایلی پنهان کرده باشند.

جا دارد از یاری‌ها و برادری‌های بی‌دریغ جناب آقای جواد هاشمی «تربت»، مدیر محترم «انتشارات محمل»، کمال قدردانی و سپاس را به جای بیاورم. از خداوند منان، صحت‌مندی و توفیقات روزافزون ایشان را خواستارم. خرسندم از توفیق بزرگی که نصیبم شد تا سهم کوچکی در آماده شدن این اثر داشته باشم.



زندگی نامه

سید میر محمد حسن عمرانی معروف به «مهندس»، فرزند سید میر محمد حسین در سال ۱۲۹۸ شمسی در مرکز ولایت پکتیا، شهر گردریز دیده به جهان گشود.

خانواده او از تبار سادات موسوی بودند و از اقلیت‌های گردریز به حساب می‌آمدند.

از سال‌های آغازین عمر ایشان اطلاعات چندانی در دست نیست. در دارالفنون^(۱) در رشته‌های کیمیا^(۲) و جیالوجی^(۳) تحصیل می‌کرده و در رُشدیه^(۴) دو^(۵) در لیسه حبیبیه^(۵) کابل به تدریس ادبیات فارسی مشغول بوده است. در سال ۱۳۱۰ به مدت یک سال از طرف وزارت تجارت در زمینه کشف معادن، ایفای وظیفه داشته و از ۱۳۱۲ برای ساخت جاده و «بند قرغه»^(۶) با مهندسین ایتالیایی همکاری می‌کند.

پس از آن، «مهندس»، موظف به تعمیر دوباره بعضی خرابی‌های «نهرالسراج»^(۷) می‌شود و با به پایان رسیدن آن پروژه برای ترمیم «بند زنخان» عازم غزنی می‌گردد.

بعد از بازگشت مهندس سرووظیفه به آلمان، مسؤولیت تمامی بندهایی که تحت نظارت وزارت تجارت بودند به او واگذار می‌شود.

در ۱۳۱۸ موظف به تعیین سرحد دقیق بین افغانستان و ایران در محدوده

۱. عنوان دانشگاه در آن روزگار افغانستان.

۲. شیمی.

۳. زمین‌شناسی.

۴. معادل مقطع دبیرستان امروزی.

۵. لیسه یا دبیرستان حبیبیه، اولین کانون آموزش نوین در افغانستان است که نخبگان و شخصیت‌های سرشناس بسیاری در آن پرورش یافته‌اند.

۶. بند قرغه واقع در منطقه قرغه ولایت کابل که از دیرباز تفرجگاه مردم آن سامان بوده است.

۷. از ولسوالی‌های ولایت هلمند (ولسوالی از واحدهای تقسیمات کشوری در افغانستان است که معادل شهرستان در ایران می‌باشد).





سیستان شده، موفق به حل مناقشات و پیچیدگی‌هایی می‌شود که چندین هیئت داخلی و خارجی از عهده آن‌ها بر نیامده بودند؛ بنابراین از طرف وزارت خارجه مورد تقدیر قرار می‌گیرد.

پس از آن برای تعیین سرحد شوروی و تاجیکستان به «خوبک» واقع در ولایت «ختلان» دعوت می‌شود.

مدتی پس از بازگشت و انجام وظیفه در مطالعات و تقسیمات «رود آمو»^(۱)، برای اصلاحات کانال‌های قندهار با شاه محمودخان صدراعظم هم‌رکاب می‌شود و در ضمن آن، موفق به ساخت «مسجد اسپین»^(۲) و زیارتگاه «میر داود آقا»^(۳) می‌شود.

در ۱۳۳۲ بنای اولیه «بند کجکی» هلمند را پی می‌ریزد. از دیگر خدمات او تعیین مکان «بند شکردرّه»^(۴) کابل، تعمیر «بند درونته»^(۵)، جاده کشی کانال ننگرهار، تقسیمات «دریای کابل»^(۶) و مدیریت عمومی مطالعات و آبیاری^(۷) «وادی هیرمند»^(۸) است.

اشتغال در سمت‌های دولتی و امور تخصصی‌اش در زمینه‌های یاد شده او را از اظهار ارادت و محبت به خاندان رسالت ﷺ باز نداشته و علی‌رغم خفقان حاکم بر اقلیت شیعه در آن سامان، سالیانی چراغ محفل انس و ادب دوست‌داران قرآن و عترت را در خانه‌اش روشن نگاه داشته و توأمان به چکامه‌سرایی و ذکر مناقب اهل بیت ﷺ و پرورش نیروهای ادیب و فاضل پرداخته است.

۱. آمودریا یا جیحون که از کوه‌های پامیر سرچشمه می‌گیرد و پرآب‌ترین رود آسیای میانه است.

۲. مسجد جامع ولسوالی اسپین قندهار.

۳. ایشان را از سادات نقوی قندهار و صاحب کرامات دانسته‌اند.

۴. سد شاه و عروس، واقع در ولسوالی شکردرّه کابل.

۵. در هفت کیلومتری شهر جلال‌آباد ولایت ننگرهار واقع شده است.

۶. رودخانه کابل با طول ۷۰۰ کیلومتر که از کوه‌های هندوکش سرچشمه می‌گیرد و دهانه آن دریای سند است که ۴۶۰ کیلومتر آن در داخل افغانستان جریان دارد.

۷. سازمان متصدی مطالعات و آبیاری هیرمند.

۸. رود هیرمند یا هلمند از رودهای پرآب افغانستان و آسیا که از ولایت هلمند افغانستان جاری شده و به دریاچه هامون که میان افغانستان و ایران مشترک است، ملحق می‌شود.





سرانجام این شاعر شیعی در ۱۴ خردادماه سال ۱۳۵۷ در منطقه «چنداول» شهر کابل دیده از جهان فرو بسته است. پیکر این بزرگمرد نیز چون علامهٔ بلبل، آقای شعاع و بسیاری از دیگر بزرگان و اندیشمندان شیعهٔ کابل در «زیارت سید مرد»^(۱) به خاک سپرده شد.

از جمله شاگردان و ملازمانش می‌توان به خداداد گلستان زاده، محبعلی و رستم که از سنین کودکی توسط عمرانی پرورش یافته بود، صمدعلی و محبعلی - فرزندان سلطان - نجیب فرزند امین الله خان و نیز حاجی بسم الله (مداح بسم الله) که بسیاری از قصاید عمرانی توسط او به ثبت رسیده و هم‌اکنون در محلهٔ «سر کاریز قلائی شاده» خاتم است، مجید کلاه‌دوز، حاجی عیوض، غلام حیدر نجار، غلامعلی نجار (بعضی قصاید نیز توسط ایشان به ثبت رسیده)، خواهر زادهٔ جناب عمرانی، سید رسول حکیمی و سید کاظم نقطه‌دان، اشاره کرد.

همچنین خاتم مجلس سقاخانهٔ محلهٔ «قُرتا»^(۲) بوده که شاگردش عظیم عسکرزاده با او در این مورد همراهی می‌کرده و کتیبه‌ای دست‌ساز از او در آن مکان به یادگار مانده است. بیرق «زیارت پنجه شاه»^(۳) نیز از آثار عمرانی است. از او پنج پسر و یک دختر به نام‌های سید اسماعیل، سید ابراهیم، سید اسحاق، سید شاه زمان، سید شاه عباس و خانم شکیلا به جای ماند که از آن میان سید اسماعیل و سید ابراهیم در همان سال‌های ابتدایی حکومت کمونیستی به نحو مشکوکی درگذشتند.

مجلس خانگی عمرانی تا پس از وفاتش و دورهٔ حکومت حفیظ الله امین^(۴) به قوت خود باقی بوده که بعد از دستگیری فرزندش سید عباس عمرانی توسط رژیم کمونیستی تعطیل می‌شود.

۱. سید احمد کبیر، از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام، متولد ۱۹۵ هـ ق، معروف به سید مرد.

۲. کردها، در گویش کابلی آن را قُرتا گویند.

۳. از قدمگاه‌های کابل. مشهور است که اولین بار بنای آن را شاه‌جهان گورکانی بی ریخته است.

۴. سومین رئیس جمهور افغانستان، وابسته به حزب دموکرات خلق.



از معاصران و معاشران او می‌توان علامه سید محمد کاظم بلبل و
آیت‌الله سید میرعلی احمد حجت کابلی را نام برد.
از شعرا نیز معذوری، حاجی زکاء و محمد اسماعیل گلبن^(۱) با ایشان
مراوده داشته‌اند.

سبک و قالب‌های شعری

به استناد آنچه از اشعار وی باقی مانده، می‌توان گفت ایشان در قالب‌های
قصیده، مسمط، ترکیب‌بند، مثنوی، قطعه، مستزاد و غزل، سروده دارد. از
آن میان، بیشترین تعداد اشعار او در قالب قصیده و کمترین آن‌ها در قالب
مثنوی سروده شده‌اند.

از آنجا که اوج هنر و زبردستی او از در فرازهای قصاید محکم و پیوسته
آشکار می‌شود و بیشتر سروده‌هایش قصیده‌اند، سزاست او را شاعری
«قصیده‌سرا» بدانیم. بلندترین قصیده او مشتمل بر ۱۵۸ بیت است با
موضوع «توحیدی - نبوی - علوی» که آن را به ضرورتی که ذکر خواهیم
کرد در بخش نبوی گنجانده‌ایم.

با قصاید سرایندگان بزرگ و سترگ پارسی، به خوبی مانوس بوده و
گاهی از آن‌ها استقبال کرده است:

شبی گفتا سروش از غیب اندر گوش «عمرانی»
«حیات الروح»^(۲) را بنشان به کرسی صدر دیوانش
«نفاخ الأنس»، «عَمَانُ الجواهر» با «جلاء الروح»
به «مرآت الصفا» دیدند و آوردند ایمانش

عَمَانُ الجواهر و جلاء الروح به ترتیب، قصائد شینیۀ عرفی و جامی

۱. برای نقد و بررسی سروده‌هایش از «عمرانی» بهره می‌جسته است.

۲. از قصاید شاعر که در استقبال از مرآت‌الصفا سروده است.



هستند. عرفی و جامی از جمله شاعرانی هستند که به استقبال از «مرآت الصفا»ی خاقانی قصیده شینیه سروده‌اند. محقق ارجمند، جناب آقای سیدرضا باقریان موحد، دویست و پنجاه قصیده شینیه از صد و هشتاد شاعر متقدم و متأخر را در مجموعه مستقلى تحت عنوان «پیر تعلیم» گرد آورده‌اند. در خصوص «تفاح الانس»، چه در پیر تعلیم و چه در غیر آن، هر چه تتبع کردیم اطلاعی به دست نیامد و چنین قصیده‌ای نیافتیم. در قصیده حیات‌الروح عمرانی، اگر چه فرم همان است اما محتوا منحصر به فرد بوده و در صدد بازگو کردن و تکرار همان مضامین بر نیامده است. این را می‌توان خصوصیت بارز بسیاری از استقبال‌های او دانست. از دیگر استقبال‌های ویژه او می‌توان به چند استقبالی که بر قصیده‌ی علوی هاتف اصفهانی سروده اشاره کرد:

سحر باز از افق دست طبیعت رایت بیضا
 برون کرد از کُنام کوه خاور جانب صحرا
 * * *

سحر تا صبح صادق سر کشید از برقع ظلما
 ز کنج آشیان مرغ شب شد بیضه بیضا
 * * *

سحر از بحر ابیض، زورق اصفر چو شد پیدا
 عجین شد با تلاطم، مشرق از امواج طوفان‌زا
 * * *

در سروده‌های او ویژگی‌های سبک عراقی بیشتر مشاهده می‌شوند. اثر، آکنده از ابیات نغز و مسحور کننده و آنچنانی است که با اندک دقت و توجهی حتی در حد بسودن آن، تسلط و مهارت شگفت‌انگیز او در علوم و فنون گوناگون اعم از ادبیات، تاریخ، جغرافی، نجوم، هندسه، کلام، فلسفه و عرفان و ... خواننده را دچار حیرت می‌کند.



نواوری‌های بسیاری در اشعار او دیده می‌شود. از جمله آن نواوری‌ها که امروزه پس از گذشت سالیانی در اشعار بعضی شاعران امروزه مشاهده می‌شود، می‌توان به تغییر ردیف و قافیه بیت پایانی قصیده اشاره کرد. قصیده‌ای که با مطلع

شبی به فرحت نوروز و فیض وقت سحر
که بد به صومعه چرخ زهره خنیاگر
آغاز شده، با مقطع ذیل پایان می‌پذیرد:
بزرگوار خدایا به صاحب معراج
که دوستان علی را به کس مکن محتاج
* * *

وی در انتهای یکی از مسمط‌های خود که با مطلع
ز جمال عرق کمان اگر، به جهان تو پرده به هم زنی
ز سرور و مستی و بی‌خودی، دوجهان به خواب عدم زنی
* * *

آغاز می‌شود نیز به همین شیوه، بیتی با قافیه و ردیف متفاوت اضافه کرده که برای آن دو احتمال می‌رود: نخست آن که در صدد ادامه دادن مسمطی بوده که ناتمام مانده است و دیگر آن که مانند عملکرد او در قصیده فوق، اضافه کردن این بیت با قافیه و ردیف متفاوت، از جمله نواوری‌های وی بوده که بعید به نظر می‌رسد چنین باشد.

از گویش کابلی در بیان مضامین و خلق مفاهیم بهره جسته و بی‌شک بسیاری از «ویژگی‌های زبانی» او متأثر از کابلی بودن اوست. در پاره‌ای از قصاید خود از قوافی نسبتاً دشوار و نادری استفاده کرده و به خوبی از عهده سرایش قصیده در آن قوافی برآمده است. در باب تخلص او باید گفت به جز موارد معدودی که «حسن» تخلص کرده، در سایر سروده‌هایش از تخلص «عمرانی» استفاده کرده است.



خود درستایش سبک و مضمون شعرش این گونه سروده است:
 به این سبک و مضامین صفحهٔ تاریخ کم دارد
 جهان تا دیده دانا، هر چه شعر آید به میدانش

در حالی که این بیت از خامهٔ حکمت‌بیان خود اوست:
 به دعوی ای هنرور، کس تهمتن می‌نشاید شد^(۱)
 که عمری کدخدایی باید اندر زابلستانش
 او با علم به این لطیفه بر آن مدعاست.

شالودهٔ جهان‌بینی جاری در اثر حاضر، همان نگاه شیعی است. تمامی سروده‌های او از یک محور معنوی برخوردارند و آن محبت و ارادت به خاندان رسالت علیهم‌السلام و موضع مخالف نسبت به دشمنان ایشان است.

توضیحاتی در مورد تصحیح اثر

۱: نسخهٔ اصلی در قالب اوراق و جزواتی پراکنده موجود است که قسمت‌های بسیاری از آن ناخوانا یا حذف شده‌اند، در این شرایط سعی کردیم از نزدیک‌ترین واژگان و ترکیب‌ها به فرم و محتوای شعر، برای آنها جایگزین بیاوریم.

۲: املاي اثر گاهی به دست افرادی صورت گرفته که بعضاً نه تنها تخصصی در زمینهٔ شعر و ادبیات فارسی نداشته‌اند، بلکه از حداقل سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده‌اند تا جایی که گاهی محل استفادهٔ صاد و سین را در یک لغت از هم تمییز نداده‌اند. حال تصور کنید املاي فوجی از لغات غامض و پیچیده که گاهی با اندک تغییری مستعد افادهٔ معانی مختلفی می‌شوند، در چند هزار بیت به

۱. اصل نسخه: به دعوی کس تهمتن ای هنرور مینشاید شد.



همین منوال باشد(!) لذا تلاش کردیم املاى صحیح و ادقّ معانى آن‌ها را بیان کنیم.

۳: ابیات و مصرع‌های فراوانی (به علل مختلف از جمله فى البداهه بودن، خطای شنیداری نویسنده حین برگرداندن صورت شفاهی به کتبی، شدت غلبهٔ بیماری و ضعف جسمی شاعر در اواخر عمر و دیگر احتمالات...) دستخوش ضعف تألیف بودند و گاه به سوی بی‌معنایی رفته‌اند، موارد قابل اصلاح را تصحیح کرده‌ایم.

۴: شاعر در موارد متعددی لهجهٔ بومی خود را با زبان معیار آمیخته و «ه و ح و ء و ع» را «الف» در نظر گرفته که البته وزن را مختل می‌سازد که بعضاً مواضع آن را با علامت ستاره * مشخص کرده‌ایم. به عنوان مثال:

تبارک الله از این بزم و روز فرحت‌فر

که شام او به شب قدر شد ز فیض *همسر

یا

عیان شد شیر جوشن‌پوش اندر پهنه زد بیرق

ز کوهستان فجر اندر بسیط چرخ زد خرگا*

۵: استفاده از لغات نامأنوس و غریبه به کرات مشاهده می‌شد که پرداختن به مسئلهٔ شرح لغات را دشوار کرده بود.

۶: لا به لای نسخهٔ اصلی سروده‌هایی دیده می‌شد که با ویژگی‌های زبانی شاعر فاصلهٔ بسیاری داشتند و هیچ قرینه‌ای از قبیل تخلص و امضا و غیره بر این که سرایندهٔ آن جناب «عمرانی» باشد وجود نداشت که بر حسب وظیفه در مقام تشخیص و جداسازی آن‌ها برآمدیم.

۷: با توجه به اشکالات موجود در نسخه، مصحح ناگزیر از یکی از این دو انتخاب بود:



الف) آوردن اشعار به صورت مضبوط اصلی.

ب) بازآفرینی یا اصلاح ابیات معیوب.

در مورد اول کار بر مخاطبین عام که مناقب‌خوانان هستند دشوار شده و در خواندن با چالش روبرو می شدند؛ ضمن آن که این نقض غرض به حساب می آمد لذا برای آسان شدن خوانش و رفع اشکالات موجود ناچار به بازآفرینی ابیات فراوانی شدیم که در پاورقی، ابیات اصل نسخه را ذکر کرده ایم.

۸: در ترتیب بخشی اشعار این دیوان، پرداختن شاعر به موضوعات مختلف امکان تقسیم بندی را دشوار کرده بود. شعرها را تحت عناوین توحیدی، نبوی، علوی و ... مرتب کردیم. شعرهایی با موضوعات پراکنده که تحت هیچ یک از این عناوین نمی گنجیدند در بخش متفرقات به صورت مجزاً آورده شدند. اولویت بعدی درچینش اشعار، ترتیب حروف الفبا بوده است.

۹: در مورد قصاید بخش نبوی باید گفت اگرچه در نیمه پایانی آنها به فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته شده ولی برای جلوگیری از سردرگمی مخاطب با اضافه شدن باب جدیدی تحت عنوان نبوی - علوی، آنها را ذیل همان عنوان نبوی گنجانده ایم.

۱۰: در روند شمارش ابیات ناگریز بودیم در مسمطها هر دو تک مصرع را یک بیت به حساب بیاوریم همچنین در مستزاد هر دو مصرع هم اندازه بلند را یک بیت در نظر گرفته ایم.

۱۱: سعی کردیم هر واژه ای را در موضع مناسب ترش معنا کرده یا شرح بدهیم لذا اگر لغت دشواری را در سروده های ابتدایی اثر واگذاشته ایم، در موضع دیگری به آن پرداخته ایم.



منقبت خوانی

از جمله واژگان و اصطلاحاتی که در اثر پیش رو از بسامد بالایی برخورداراند «منقبت» و «منقبت خوانی» است.

منقبت خوانی به معنای عام، ذکر فضائل و ستایش و مباحثات به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را گویند. البته این اصطلاح در مناطق شیعه نشین افغانستان برای مراسم مذهبی خاصی به کار برده می شود. این مراسم در میان شیعیان آن سامان پیشینه چندصد ساله دارد. در مجالس منقبت خوانی، بیشتر اشعاری در قالب قصیده و مثنوی خوانده می شود و محوریت با چامه های طولانی است.

پس از تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید، منقبت خوان نوآموزی عصا یا چوبدستی مخصوص منقبت را که در گذشته شمشیر یا تبرزین بوده و هنگام خواندن اشعار در دست می گیرند یا به آن تکیه می دهند، از پیش روی پیشکسوت مجلس برداشته و با بوسیدن دست یک تن از سادات یا پیرغلامان مجلس از او رخصت می گیرد.

در این حین یکی از حاضرین مجلس، شعر کوتاهی را که به اصطلاح «پیش خوانی»، «چاووشی» یا «صلوات» می گویند، می خواند و دیگران با فرستادن درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش علیهم السلام او را همراهی می کنند.

منقبت خوانی بیشتر با این مطلع مشهور آغاز می شود:

کلید در گه عرش است نام بسم الله

بود به ورد زبان لا اله الا الله...

لاف محبت تو ز نم تا دم ابد

من کلب آستان توام، یا علی مدد

چند فرد (بیت) در حالت سکون خوانده می شود و پس از آن منقبت خوان



شروع به گام زدن در طول مجلس و خواندن شعرهایی بلندتر توأم با حرکاتی موزون و الحانی خاص منقبت خوانی می کند و شنوندگان او را با کلمات تحسین آمیز همراهی می کنند و در آخر اجرای خود را با خواندن ابیاتی از این دست به پایان می رساند:

دریاب خستگان غمت را ز حادثات

ای دست گیر شاه و گدا، یا علی مدد

عصا را دوباره در مقابل پیشکسوت مجلس قرار می دهد و منقبت خوانان به ترتیب سابقه یکی پس از دیگری مناسک مذکور را به جای می آورند. در پایان، پیشکسوت که او را «خاتم» مجلس می گویند با خواندن ابیاتی، مجلس را ختم و دعا می کند.

سخن آخر

با تشکر که از تمام کسانی که در احیای این اثر کمک حال و یاری رسان این جانب بوده اند، امیدوارم این مجموعه مورد عنایات و الطاف ذوات مقدسه علیه السلام قرار گیرد و روح سراینده ی اشعار از انتشار این دیوان خرسند و شادمان باشد.

و کان آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

سید رضا هاشمی «سره»

۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۴۲



توحيد و مناجات

سحر ندا شد ز سوی جانان که عاصیان را به کار دارم
برای عفو گناه کاران سحرگهان انتظار دارم

گناه کارا! به یاد مایی، چو توبه کردی مراد مایی
رموز اسم جواد مایی، به عفو خود افتخار دارم

اگر نیایی به منزل من، اگر گریزی ز محفل من
به دامت آرد سلاسل^(۱) من، همیشه میل شکار دارم

تو خود ندانی که از کجایی، بدان که با من تو آشنایی
نفس کشیدی به صبح گاهی، یگان یگان^(۲) را شمار دارم

خطا نمودی سخا نمایم، چو توبه کردی عطا نمایم
بیا که دردت دوا نمایم، تفضل بی شمار دارم

۱. جمع سلسله، زنجیرها.

۲. یکان، یک یک.



تو بندگی ورز و من خدایی، گمان مفرما ز ما جدایی^(۱)
قدم برون نه از این گدایی، کز این گدایت عار دارم

به عافیت آی سوی دلداری، نظاره بنما به حسن رخسار
صلاحیت این است زود روی آر، و گرنه سَجیل^(۲) و نار دارم

در این کهن^(۳) دیر بی لطافت، نظر نمودم ز راه رافت
سفر بفرما تو با نظافت، به هفت موضع مزار دارم

یکی است مکه، دوم مدینه، سوم نجف که اوست بی قرینه
به کربلا شو بشوی سینه، شهید و الاتبار دارم

به کاظمین و به سامرا بین، دو باغ خلد و بهشت آیین
تو سنبل من ز توس برچین، که قبه زرنگار دارم

نجات بخش گناه کاران بود به مشهد، شه خراسان
به عجز برگیرشان تو دامان، امیر ذوالاقتدار دارم

«حسن»^(۴) ز راه گناه کاری، سرت به زانوی شرم ساری
قبول مایی بیا به زاری، چو تو سیه رو هزار دارم

۱. اصل نسخه: تو بندگی کن و من خدایی. شاعر نون را در «کن» مشدد خوانده و مشدد خواندن بعضی حروف آخر کلمه از خصوصیات زبانی اوست. اگر «واو» در مصرع مذکور به فتحه خوانده شود نیز در ادبیات امروز امر نسبتاً پذیرفته ای است.

۲. سنگ گلی.

۳. کوچک تر.

۴. برخلاف اغلب اشعار، در این جا تخلص «حسن» را آورده است.



ز جمال عَرَقِ کمال اگر، به جهان تو پرده به هم زنی
 ز سرور و مستی و بی خودی، دو جهان به خواب عدم زنی
 ز تشعشات مُجَلَّت، بنمایی ار سر سوزنی^(۱)
 به زمانه روح دگر دمی و به دلبری تو علم زنی
 قد ماسوا^(۲) شودت دولا^(۳)، که تو تا صلا به نعم زنی

به شعاع نور جمال تو، که رخ ار به سوی جهان کنی
 همه محو حیرت و مضطرب، چو جماد، انسی و جان کنی
 همه را به نیم تبسمی، ز فنا عیان ز بیان کنی
 ز کلام معجزه با بیان، دل مرده را تو جوان کنی
 شود *عالم عالم دیگری، به اوامر ار تو رقم زنی

همه را به سوی تو التجا، به ره قبول تو در رجا
 چه توانگر است و چه بی نوا، چه گدا چه افسر و پادشا

۱. قافیه عمدأ یا سهواً رعایت نشده است.

۲. سوای ذات باری تعالی. ماسوی الله.

۳. خمیده، منحنی.



به امید لطف تو در دعا، طلبد ز سوی تو مدعا
مدد از تو خواسته یا شفا، به لب خموش و یا دعا
که مگر تو از سر مرحمت، قدمی به راه امم زنی^(۱)

ز نگاه نرگس مست تو، دل بوستان شده پر ز گل
همه ظرف عالم ممکن، شده پر خروش چو خم مل
همه ما سوا به خودی خود، به خروش آمده چون دهل
اگر از لب شکر آفرین، به ستایش تو خطاب «قل»^(۲)
رسد، آسمان و زمین زیان شود و «صلا»^(۳) ز کرم زنی

دل عالمی همه سوی تو، به هوای قبله روی تو
به طلب دو دست به سوی تو، به عطای می ز سبوی تو
همه مست وجد به بوی تو، ز شمیم سنبل موی تو
همه خلق طالب کوی تو، به وصال روی نکوی تو
که تو تا ز بتکده یا حرم، به اجابت که حشم زنی^(۴)

رخ برگ گل ز جمال تو، شده غرق خجلت و در عرق
به چه نسبت تو کند بیان، که نگشته شبه تو «ماخلق»^(۵)
ز تجلی پس پرده ات، به پریوشان فکنی رmq
تو جمال محضی و عقل ها، به صفات حسن تو گشته دق^(۶)
تو دل آفرینی و ملک دل، به تصرف که علم زنی

۱. اصل نسخه: به نگاه مرحمت آفرین به طلب روای امم زنی

۲. بگو.

۳. صدا زدن، خواستن مردمان بر طعام.

۴. پس روان از پی خود به راه انداختن.

۵. ما خلق الله. هر آنچه باری تعالی خلق کرده است.

۶. دقیق.



شده‌ام ز میکده در حرم، به سراغ کوی تو صبحدم
 که شد از خیال سحرگهی، به دلم جمال تو مرتسم^(۱)
 به سر انتظار نیامد و سر مهر شد ز افق علم
 به قد خمیده همچو «لا»، که مگر ز تو شنوم «نعم»
 تو نگویی‌ام به چه آبرو، سوی بزم یار قدم زنی

به هوای توبه به پای بت، به زمین نهند کسان جبین
 به هوای کوی تو مردمی، به سجود خفته چو مرشدین^(۲)
 به خیال بزم تو سالکان، شده در مغاره^(۳) چو راهبین^(۴)
 به گمان وعده وصل تو، دگری به میکده جام‌بین
 همه بار بسته به کوی تو، تو که را صلا به حرم زنی؟

به ترانه تو همی زند، ز طرب به نوله^(۵) نای دم
 به شهود بود تو نعره زن، دهل از درون به صدای بم
 به فسانه تو همی کشد، دگری به نغمه نوا، نعم
 به هوای جلب توجهت، همه کس به ناله به هر رقم
 همه دیدگان به تبسمت، که سکوت را تو بهم زنی

ز حجاب روی تو آن یکی، به پرستش رخ مهر شد
 دگری به شوق جمال تو، نظرش به ماه و سپهر شد

۱. رسم شده.

۲. خطای شایگان.

۳. غار.

۴. ایضاً خطای شایگان.

۵. نوک.



دگری به بتکده با صنم، به بنای صنعت چهر شد
 به کلیم، طعنه زن آن یکی، به عیان یگانه سحر شد
 تو ولی چو پرده برافکنی، همه این بساط به هم زنی^(۱)

به مروتت که نسوزی ام، سویت آمدم ز پی طلب
 شده ام چو بنده شرمگین، به تو عارض از طرق ادب^(۲)
 به درت فتاده و دانی ام ز تمامی حسب و نسب
 به تلافی از بنوازی ام، برهانی ام تو از این کرب^(۳)
 لب معجز تو شفاستی، چو مسیح اگر که بهم زنی

اگرم به بند غمت کشی، بکشم که بنده عاجزم^(۴)
 به کمند زلف خمت کشی، بکشم که مجرم بارزم
 اگرم به لطف نوازشی بکنی به لطف تو جایزم
 و گرم چو بنده پیروری، چو سگان کوت مبارزم^(۵)
 سر بندگی به زمین نهم، اگرم به تیغ عدم زنی^(۶)

همه جا به هر سفر و حضر، چو به انتظار به سر برم
 نکند تفاوتی ام اگر، چه به دیر و بتکده یا حرم

۱. اصل نسخه: چو تجلی از پس پرده ها فکنی همه تو به هم زنی

۲. اصل نسخه:

ز مروت ار تو نسوزی ام دل ما اگر ز پی طلب اگر هر چه عرض طلب بود به تو عارض از طرق ادب

۳. جمع کُربه، اندوهی که نفس را بند آورد.

۴. اصل نسخه:

اگرم به بند همی کشی، بکش اینک بنده عاجزم اگرم به رنج می کشی بکش اینک مجرم بارزم

۵. اصل نسخه:

اگرم به لطف نوازشی بکنی به لطف تو جایزم تو گرم چو بنده پیروری به کمال بندگی جایزم

۶. اصل نسخه: سر بندگی به زمین نهم که به سنگ یا به نعم زنی



همه با رضای تو می‌کشم اگر است فرحتم و سقم
همه چشم سوی تو می‌نهم، که تو تا چه‌ها کنی از کرم
ز کرم اگر که نظر کنی به خزف تو نقش درم زنی

ز تصرف تو شدم عیان، همه آن که جان جهان تویی
به خرابه دل بی‌دلان که مکان نموده؟ همان تویی
همه گله ملت عاشقان و بر آن گروه، شبان تویی^(۱)
همگان نهان شده چون شب اند و خلاف غیر عیان تویی
حذر دهم ز عشق تو، که چه سجده سوی صنم زنی^(۲)

گذر جمال تو هر کجا، که سری کشید بهشت شد
ز تصور تو به هر زمین، که نشان رسید کنشت شد
نشد آن که ساکن کوی تو، به عقول مدرکه^(۳) زشت شد
نظر تو سوی هر آن که شد، ز میانه نیک سرشت شد
چه بدا به حال منی که تو، نه پسندی و نه حدم زنی^(۴)

همه چشم دوخته در طلب، به امید فیض لقای تو
به تجسس هر که ز یکدگر، ز نشان قصر و سرای تو
چه خوشا کسی که ندیده هم، بکشد دمی^(۵) به هوای تو
به عروج وصل قدم نهد، شنود طنین صدای تو
تو ز عاشقان به که مایلی؟ به کدام بام علم زنی؟

۱. اصل نسخه:

که بسوزدش دل عاشقان پی تسلیم به شبان تویی تو به قدر رابطه طلب ز نهان بریده عیان تویی

۲. اصل نسخه: به منزلهت کیف و کان به خود اسم حی و صنم زنی

۳. درک کننده.

۴. اصل نسخه: چه بدا به حال کسی که تو به اشاره سوی سقم زنی

۵. نفس.



به درون خلوت عاشقان، به صدای ناله بی‌کسان
 ز هزار عایقه^(۱) نهان، به تمام کرده انس و جان
 به هزار پرده تو ناظری، ز عوارض نظر و نهان
 به درون بتکده یا حرم، تو گهی به این و گهی به آن
 نه به این خطاب کنی که «لن»^(۲)، نه به آن خطاب ز «لم»^(۳) زنی

من و بی‌نوابی و یاد تو، تو و مهر و لطف زیاد تو
 برسان مرا به زمانه‌ای، که رسم به وعده داد تو
 من اگر به بوی تو آمدم، شده خلقتم به مراد تو
 تو عمود دینی و شانهم، شده تکیه زن به عماد تو
 ز رجا و خوف تو مانده‌ام، که به نامه‌ام چه قلم زنی^(۴)

خجلم به خویش ز زندگی، که نکرده ذره بندگی
 ز فریب نفس طپیده‌ام به تو، روی کرده به ماندگی

.....

(۵)



۱. مانع.
 ۲. نفی ابد به معنی: هرگز.
 ۳. از دیگر ادات نفی.
 ۴. اصل نسخه: ز رجا و خوف زیاد ت که به نامه‌ام چه قلم زنی
 ۵. ناتمام مانده است.